

میارایزم بر ساحل که آنجا
لویای زلد گالی بر مخیز است
بدریا غلت و باموجش در آویز
حیات جاودان در ستیز است

آذرخش
نشریه مستقل ملی و دموکراتیک
ناشر افکار انتقادی، سیاسی، اجتماعی

AAZARAKHSH

کرس مکتبیتی:
Case postale 613
1020 Renens 1
SUISSE (Switzerland)
شماره حساب بانکی:
UBS (United Bank of Switzerland)
A/C No. : 243-GO526064.2
شماره حساب پستی:
10 - 23739 - 5

۲۴ اکتوبر ۲۰۰۸ مطابق ۳ عقرب ۱۳۸۷

شماره اول، دور دوم (شماره مسلسل ۳۷)

آغاز دور دوم نشرات «آذرخش» مصادف با سیزدهمین سال نشراتی
آن... ص ۳
«آذرخش» درسوگ سه تن از بهترین همکاران خود... ص ۴



قصر دارالامان - کابل، سمبول دوران ضربت خورده و ترقی و شگوفانی افغانستان (تابستان ۲۰۰۸)
هرگاه در و دیوار بناهای وطن زبان می داشتند، چنان وحشت و دهشتی را بیان می کردند که هیچ
جانی و وطنفروشی را مجال طفره رفتن و خزیدن در زیر بال بادهای نوبانی نمی ماند



لوله راکت منفجر شده در صحن یک حویلی کابل



خرابه ها سخن می گویند (شهر کابل)

هموطنان محترم و علاقه‌مندان عزیز نشریه آذرخش!

«آذرخش» بعد از چندین سال در معرض دید و مطالعه تان قرار می‌گیرد. این مدت سکوت برای ما خیلی طولانی و نهایت دلیگیرکننده بوده است ولی دلایل آن دوگانه اند. دلیل اول بسته به اوضاع می‌باشد.

از یکسواشغال نظامی کشورآبائی ما توسط استعماربه سردمداری اضلاع متحده امریکا ، اگر بسان تعرض نظامی شوروی سوسیال امپریالیستی ، فطرتاً و منطقاً سرآغاز یک مقاومت ملی و ضداستعماری دیگری بوده (و هست) ، ازسوی دیگر سقوط ظاهری دولت طالبان وتغییرسریع اوضاع درسطح سیاسی و اجتماعی درکشور، خوشبینی های گمراه کننده ای را ببار آورد که حتی بعضاً اشخاص منور و چیزفهم درانتقاد ازاوضاع با نوعی احتیاط و مدارا برخورد می نمودند. حال اگرآوازه عوامفریبانه کمک ملیاردها دالربه افغانستان از طرف جامعه جهانی و شماری از «آزادی» هائی از قبیل امکان سفرآسان به افغانستان ، امکان راه اندازی پروژه های اعماری و بازرگانی خصوصی (اکثراً توسط افغانان مرفه مقیم اضلاع متحده) و «ملی» رابرآن افزود ، به وضاحت می توان پی برد که صدای اعتراض برحق در مجموع و غُرش «آذرخش» بطورخاص نمی توانست شنونده زیادی داشته باشد. امروزکه نقاب ها - درداخل افغانستان و درسیاست خارجیان در رابطه به آن - کاملاً از چهره های زمامداران و ایادی شان افتاده است ، زمینه برای گوش فرادادن به واقعیت ها دوباره درحال مساعد شدن است. شاید این برداشت هنوزپیش از وقت و

حتی کاملاً عجولانه و خوشبینانه باشد ولی نکته مسلم اینست که با زمین لرزه های مدهش و پیهمی که درین اواخرسیستم سود و سرمایه را در بخشی از جهان فراگرفته و فروپاشی های چشمگیربزرگترین مؤسسات بهره کشی امریکائی و اروپائی ناشی از آن بوده اند ، جهان درآستان تحولات نوینی قرار گرفته است. دولی که سالها مدل سرمایه داری را بعنوان یگانه طرح زیست دلخواه برای بشریت پیش می کردند ، امروزدرعمل جبراً برای نجات بانک های بزرگ و مؤسسات مؤلد سرمایه دست به ملی سازی آنها می زنند. مضحکتراینکه در عین حال با اصل ملی سازی و خصوصاً ملی سازی مؤسسات خارجی در بعضی ممالک چون وینزیویلا و بولیوی - به دلایل اقتصادی ، ایدیولوژیک و سیاسی آشکار - کاملاً مخالف هستند و اقلیت های طفیلی آن ممالک را بعنوان «آپوزسیون دموکراتیک» پشتیبانی و تقویه می نمایند. درحالیکه به لرزه افتیدن پایه های نظام سود و سرمایه خود ثبوت یک اندیولوژی نادرست و فریبنده و بطلان ادعاهای آزادی و دموکراسی نامنهاد و احترام کذائی به حقوق ملل (عمدتاً کشورهای جهان سوم) و احترام کذائی به حقوق بشر توسط ممالک استعمارجوی غربی و متحدین منطقوی شان می باشد که دیرپازود شعله های اعتراض برحق و تحرکات عدالت جویانه را در نقاط مختلف جهان در قبال خواهندداشت.

دلیل دوم تشرنشدن «آذرخش» درسالهای اخیر، مرگ سه تن ازاعضأ و هواداران آن بوده است که مارادرسوگ پیهم نگه داشته است.

درتابستان ۲۰۰۶ ، مایک همکارقلمی ارجمند و خواننده مشتاق نشریه ما ، موسپید وطندوست - محترم الحاج حبیب

الله «سیماب» - را از دست دادیم که با نام مستعار «س. حبیب الله» از لندن مضمون می فرستادند.

هنوزچند روزی از سالگرد وفات ایشان نگذشته بود که مسئولین «آذرخش» اینبار در سوگ یکی ازمؤسسين و همکاران قلمی ممتازاین نشریه ، مبارزصدیق وشاعرمتعهد - محترم حسیب «مهمند» - در سوگ نشستند.

و بالاخره آن دوستی ارجمندی که با رهنمودهای سودمند ، پشتیبانی اقتصادی و معنوی بی دریغ شان - خصوصاً با ارسال اشعارموزون ، هدفمند ، وطندوستانه و انسانی شان - صفحات «آذرخش» را همواره پرمحتوا ورنگین می ساختند - محترم محقق نورمحمد «تابش» - ، در ماه فبروری امسال مارا تنها گذاشتند. مادرین شماره بهریک از آن عزیزان زنده یاد بخشی را تخصیص داده ایم.

امید داریم که آغاز دور دوم نشراتی «آذرخش» با الهام از امیال و آرزوهای شریفانه آن سه عزیز از دست رفته ، بازهم پر خواننده و پراز موفقیت باشد.

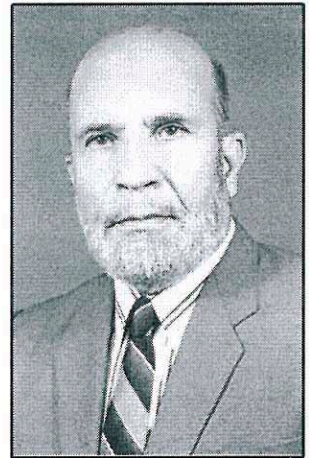
**یادشان را گرامی و خاطره
شان را برای همیشه تابناک
می خواهیم!**

خوانندگان محترم!

بایست یاد آور شویم که ازنشر آخرین شماره دوراول «آذرخش» که به سال ۲۰۰۳ برمی گردد ، تا حال چندین خانواده از هموطنان مقیم سویس در سوگ عزیزی نشسته اند. ما بغرض خودداری از دوباره تازه نمودن غم آنها ، در مجموع تسلیت عرض نموده و برای آن عزاداران صبرجمیل می خواهیم!

تا باد برد بوی مرا در وطن من!

بتاریخ پنجشنبه ۲۰ جولای ۲۰۰۶ یکی از وطنپرست ترین موسسیدان جامعه ما در جلاوطنی چشم از جهان بست. الحاج حبیب الله «سیماب» شخصیت ارجمند و پارسائی بودند که تا آخرین رمق حیات قلب شان برای خاک وطن آبائی شان و مردم مظلوم و ستمدیده شان می تپید.



مرحوم حبیب الله «سیماب»

الحاج «سیماب» که با این نشریه همکاری قلمی داشتند ، زیر نام «س. حبیب الله» نظرات و پیشنهادات خود را طی مقالات و اشعار پرشور ملی با هموطنان شان در میان می گذاشتند. محترم «سیماب» مثال زنده یک انسان مبارزو مصمم قشرمحروم جامعه ما بودند که با ثبات و زحمتکشی ، تقوی و پاکدامنی ، به وظایف مهم اداری دست یافتند ولی هیچگاه و تحت هیچ شرایطی سر به خائنین و وطنفروشان پائین ننموده و متعاقب کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ از پست معاونیت شرکت میلمه پال استعفا نمودند. ایشان خطرات بزرگ جنگ و ویرانی در کشور آبائی را با عشق

و علاقه پذیرا بوده و هیچگاه حاضر به ترک وطن نمی شدند تا اینکه داره های نامنهاد «مجاهدین» متشکل از دزدان ، اوباشان ، جنایتکاران و وطنفروشان قماش اسلامی که از بام تا شام به تخریب خانه و کاشانه مردم مبادرت می ورزیدند ، موجب شدند تا ایشان بسان هزاران هموطن شریف قبل ازان با چشمان اشکبار وطن اجدادی را ترک بگویند. اینک سوانح مختصرشانرا که بدست ما رسیده است در اینجا می گنجانیم:

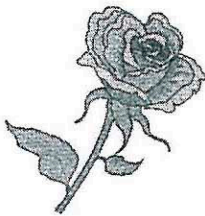
« مرحوم حاج حبیب الله «سیماب» در سال ۱۹۲۶ در ولسوالی «چهار آسیاب» کابل دیده جهان گشود و بعد از تکمیل تعلیمات متعارفی و فراغت از لیسهء مسلکی تجارت در افغانستان بانک شامل کار گردید. در سال ۱۹۵۳ غرض کارآموزی و گذشتاندن دورهء ستاژ بانکی برای یک سال عازم مصر گردید. بعد از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۴ بعنوان افکن تریدنگ کمپنی در لندن ایفای وظیفه نمود. قابل یادآوریست که مرحوم «سیماب» با وجود امکانات اقامت دائمی در

خارج ، کوی وبرزن مردخیزکشور آبائی خود را بر رفاه دیار بیگانگان ترجیح داده پروانه واربه طواف شع وطن برگشت. و از زمان برگشت تا مصیبت ۷ ثور ۱۳۵۷ در مقامات مختلف افغانستان بانک و پشتنی

تجارتی بانک با شایستگی و تقوای خاص ایفای وظیفه نمود. آخرین وظیفه وی معاونیت ریاست شرکت میلمه پال (شرکت رسمی دولتی مالک هتل انترکانتی ننتل کابل) بود. وی در سال ۱۳۴۴ (۱۹۶۵) با اجازه ریاست مستقل مطبوعات وقت دست به تأسیس یکی از اولین دارالترجمه های افغانستان زد و مدت قریب سی سال در آن به خدمت صادقانه و کسب روزی حلال مصروف بود. در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) مانند هزاران هموطن دیگر از زیر راکتباران و بمباران دین فروشان اولاً به پاکستان و بعداً در انگلستان پناه گزین شده ، همراه با همسر و دو تن از فرزندان خود

فاتحه و تحیات بروح
رسیده بجانانش!

لازم بیادآوری
می دانیم که
وطن دوستی عاشقانه
الحاج «سیماب» را
می توان در تک تک
کلمات سروده
«وطنم ای وطنم!»
شان احساس نمود که
خود تعهدیست ابدی
به عشق وطن. و ما
با تجدید چاپ
درینجا عمیقاً بدان
سپاس می گذاریم:



خامه و چشم اشک می
ریخت و نفرت از
خائن و
وطن فروشان و امید
به فردای آرام و
صلح آمیز وطن را
با بیان شیوا
ابراز می داشت که
این تراوشات طبع و
خامه اوگاه گاهی
بزبان های دری و
پشتودر مطبوعات
مهاجرت ، از آنجمله
در جریده آذرخش
منتشره سویس ،
جریده پگاه
منتشره کانادا و
مجله آئینه
افغانستان منتشره
ایالات متحده
امریکا تحت نام
«الحاج س. حبیب
الله» بچاپ رسیده
اند.
با اتحاد

بسر می برد.
مرحومی بعد از
عمری زندگی با
افتخار و با تقوا
بتاریخ ۲۰ جولای
۲۰۰۶ در شهرلندن به
دیارباقی رحلت
نمود. مرحوم جنت
مکان الحاج حبیب الله
«سیماب» از آوان
جوانی طبع شعر
داشت اما چون غمی
خواست با هرزه
گوئی چون بعضی از
شعرازان صیقل
تقوا را بیالاید ،
کمتر شعر می گفت
ولی بعد از چشیدن
زهر هجرت از دامن
وطن ، دیگر
نتوانست خروش
مقدسی راکه در طبع
و سینه داشت خاموش
نگهدارد. ازینرو
با نثر و نظم ، از

وطنم ای وطنم!

وطنم ای وطنم ، ای وطنم ای وطنم
وطن ای جان و تتم ، جان و تتم جان و تتم
غیرتو هیچ نخواهم به جهان تا به وفات
زار نالم بخدا در کفتم ، در کفتم در کفتم
به نکیرین پس از عرض جوابات درست
نام تو باز بیارم در سختم ، در سختم در سختم
گر سلامت بگذشتم ز عقوبات لحد
شور در عالم برزخ به فغان می فگتم ، می فگتم می فگتم
بازگویم ز همه جنگ و جدال ، قتل و قتال
به ملانک که نمودست نظردر بدنم ، در بدنم در بدنم
وقتی از دور نمایم گذری سوی جحیم
ببرک و گاو و خران را همگی طعنه زنم ، طعنه زنم طعنه زنم

به شهیدان رهن در روضات طوبی
بجز از مهر و وفا دم نزنم ، دم نزنم دم نزنم

گر به چنگم برسد دامن آدم آنجا
نزد او پاره نمایم زیخن پیرهنم ، پیرهنم پیرهنم

خواهمش گفت بیا حال وطندارم بین
گر بگوید که قضا و قدر است من چکنم ، من چکنم من چکنم

باز نالم بخدا رحمت او را طلبم
تا کند رحم به حال وطنم ، ای وطنم ای وطنم

مادر حالیکه نبود الحاج حبیب الله «سیماب» را یک ضایعه جبران ناپذیری دانیم ، به خانواده و دوستان شان ابراز تسلیت نموده صبر جمیل برای شان می خواهیم و نوشتاری از موسسید محترم آقای سید محمد اکبر «سیدزاده» را که در نشریه «نایاب» چاپ کانادا مؤرخ اول اکتوبر ۲۰۰۶ به نشر رسیده است ، درینجا اقتباس می نمائیم:

بقیه در صفحه ۶

*** حماسه ...

به ادامه صفحه ۱۸

گر رسم مقاومت نه باشد
یکپارچگی شعار ما هم
دشمن به صفوف ما در آید
مردم رود از کنار ما هم
بیگانه زند به چشم ما تیر
از کف رود اختیار ما هم
گیرد ره کجروی پیاده
فرزین شود و سوار ما هم
بیداد کند سیاهکاری
چون شام به روزگار ما هم



یادشان زنده و آرمان شان بر آورده باد!

ایوردان ۳ اکتوبر ۲۰۰۸

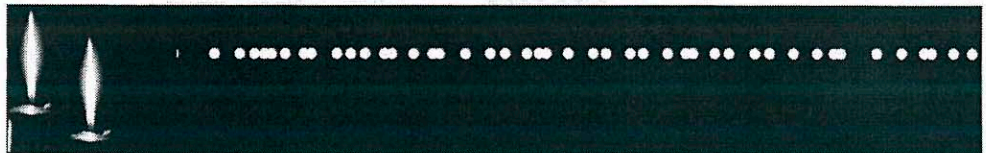
اداره «آذرخش» عمیق ترین مراتب تسلیت و همدردی خود را به محترمه قنسیه «تابش» همسر با شهامت استاد ، به فرزندان ، خویشاوندان و دوستان شان ابراز نموده صبر جمیل و حوصله مندی باز هم بیشتر برایشان خواهان است.



مرحوم حبیب الله سیماب

بود چندی قلب زارم از غم مادر دونیم
لیک ایندم از برادر ضربه ات محکم زدی
ای فلک ای چرخ گردون بهر چه در هر زمان
صد اگر بر آرزوی حضرت آدم زدی
خون رود از دیدگانم همچو جیحون بی حساب
چوب جورت باردیگر بر تن پرغم زدی
فامیل «سیماب» وسید گشته از غم دل کباب
باردیگر دیده هارا چشمه، پرغم زدی
مرگ حق است آدمی رانیست راه جزازان
این یکی ای چرخ لیکن بر سرم محکم زدی
روز روشن بر سر احباب کردی همچو شب
از قسادت زهر قاتل جای هر مرهم زدی
حضرت حاجی جناب بنده خاص خدا،
سوی حق شتافت مارا این جفا یکدم زدی

هر کجا اولاد آدم داغ کردی چون کباب
همچو عقرب نیش هر دم بر تن بی غم زدی
دوش بگذشت در نهادم ماتم مرگ حبیب
زخم کاری بر روان فامیل افخم زدی
شرم بادا بر تو چرخ دل سیاه پرده نما
سیل اشک بر چشم یاران هر گری چون دم زدی
از خدا خواهم که سنگ ناامیدی همچو برق
بر تو بارد زانکه آتش بر دل آدم زدی
صبر خواهد بر جمیع دوستان سید زحق،
لیک گوید بر تو نفرین عالمی برهم زدی



سید محمد اکبر سید زاده

نوشته:

درسوگ فرهیخته عزیزیکه اکتون درمیان ما
نیست!
بلی خواننده، عزیز!
جناب مرحوم الحاج حبیب الله «سیماب»
نویسنده توانا وشاعر گرانمایه یکی از رجال
برجسته وخدمتگزار صادق کشور در سال ۱۹۲۶
در چهار آسیاب کابل دیده به جهان گشوده بعد
از فراغ از لیسه تجارت کابل در افغانستان بانک
شامل خدمت گردید. موصوف به زبانهای دری،
پشتو، عربی انگلیسی مسلط بوده از محضر
استادان سخن و پیشگامان ادبیات کشور
ومطالعه آثار شعری متقدم ومتاخر، متأثر ودر
فن سرایش شعر ممارست حاصل کرده وجایگاه
عرفانی اش را در مطبوعات کشور احراز نموده، و
چه بسا که نیکو احراز کرد، با درد وطن سوخت
وطنین صدایش را با صلاح ناقص اجتماعی
وآرزوی ترقی وتعالی وطنش با زبان شعر ونثر
مضامین، اخلاقی اجتماعی سیاسی وحماسی
بلند کرد، که نمونه هایی از آن را میتوان
درصفحات مطبوعات سالهای قبل از جنگ
درکشور وبعد از جنگ درخارج ازکشور عزیز
مان دریافت
چند سال قبل که متأسفانه دست بی مروت روز
گار وسلطه دشمنان انسانیت وکور دلان بی
معرفت از وطن آواره اش کرد، رنج ودرد دوری
وطن ومردم افغانستان را در دلش نهاد مرحوم
«سیماب» که عشق متعالی به وطن داشت با
وجود محرومیت های غربت وناسامانیهای
مهاجرت، شمع سان سوخت. ولی از تلاش در
راه تنویر افکار نسل بیرون مرزی دریغ نکرد وبا
درک عمیق ازمشکلات ملت افغانستان اشعار
ونوشته هایش را در مطبوعات بیرون مرزی نیز به

وقتی ازدور نمایم گذری سوی حبیبم
«دشمنان وطن» راهمگی طعنه زدم طعنه زدم
طعنه زدم
گرچه جنگم برسد دامن آدم، آنجا
نزد او پاره نمایم زیغن پیرهنم پیرهنم پیرهنم
خواهمش گفت بیا حال وپندارم بین
گر بگوید قضاو قدر است من چکنم من چکنم
من چکنم
باز نالم بخدا، رحمت اورا طلبم
تاکنند رحم به حال وطنم ای وطنم ای وطنم
و در اخیر مرثیه، را که بنسابت وفات آن جناب
قلمی کرده ام من حیث عرض ارادت به پیشگاه
روحانیت آن مرحوم وفامیل محترمش تقدیم
میدارم، روحش شاد وجایگاهش جنت فردوس
باد.
سروده: سید زاده در رثای دوست گرامی مرحوم
حبیب الله سیماب (شهر مسس آگه جولای ۲۰۰۶)

وطنم ای وطنم

وطنم ای وطنم، ای وطنم ای وطنم
وطن ای جان وتتم، جان وتتم جان وتتم
غیر تو هیچ نخواهم به جهان تابه وفات
زار نالم بخدا درکفتم در کفتم
به نکیرین پس از عرض جوابات درست
نام تو باز یارم درسخنم درسخنم درسخنم
گر سلامت بگذشتم زعقوبات لحد
شوردرعالم برزخ به فغان می فگتم می فگتم می
فگتم
باز گویم زهمه جنگ وجدال قتل وقتال
به ملائک که نمودست نظر دریدتم دریدتم در
بدنم
به شهیدان رخت در روضات طویا
بجز از مهر و وفا دم نزنم دم نزنم دم نزنم

فریاد دوست
ای فلک با تیغ کینت عالمی برهم زدی
آتش بیداد هر جا بر سر عالم زدی
از جفایت دل شکستی دربراهل زمان
داغها بر سینه های دوستان هر دم زدی
نیست بی داغ سینه ها ونیست بی اشک چشمها
این رقم بر سرنوشت مجمع آدم زدی
بی گمان در عرصه گاه زندگی بر اهل دل
ظلم کردی بی حساب ودیده هابرم زدی
سینه ها از درد کردی ناگهان تالاب خون
سیلی نامهر بانت بر رخ عالم زدی
درد دوستان کرد دل ها این زمان حسرت عنان
از حسادت جمع مارا ای دغا برهم زدی

درپایان این یادنامه محترم حبیب الله «سیماب» لازم به تذکر می دانیم که آقای «سیماب» به اساس روایت اعضای خانواده شان چنان در هجروطن بسمل بودند که قبل از آنکه شدت بیماری ایشان را زمینگیر سازد، با شعف زیاد اسناد سفر به وطن را آماده نموده بودند. دریغا که داغ حسرت عودت به آن دیار مردخیز را برای همیشه با خود به ابدیت بردند. وحتى تابوت مرحومی متأسفانه به خاک وطن برنگشت. همانگونه که علامه محمود «طرزی» در هجروطن فرموده بودند:

" تا باد پرد بوی مرا در وطن من "

" تابوت مرا پر سر کوهی بگذارید "

درگذشت حسیب «مهمند» ضایعه ای بس گران برای «آذرخش»

بتاریخ ۹ آگست ۲۰۰۷ «آذرخش» یکی از وفادارترین همکاران قلمی ، یکی از مدافعين صديق آرمان ملی و انقلابی در جمع خود و یک مشاور پاکبختی را از دست داد که هیچگاه و به هیچ شکلی کمبودش جبران نخواهد شد. حسیب «مهمند» با نام های مستعار «شیپور» و «سهراب» نوشته های خود را در مطبوعات خارج کشوری به نشر می سپرد. شخصیت عالی ، فهم سیاسی ، سابقه مبارزاتی با اضافه تجربه جانکاه زندان سیاسی با ثبات و پایداری و ایمان خلل ناپذیر در راه پیروزی مبارزه برحق از جمله خصوصیات نیک آن آزاده مرد بود که در دوران حاضر در اندک افرادی همه آن ارزش ها را می توان یافت. ازینروست که مرگ حسیب «مهمند» ضربه ایست خیلی گران برای «آذرخش» و هواداران آن. درینجا ما چند مقالی را که بمناسبت مرگ آن مبارز متعهد در مطبوعات سمعی - بصری انعکاس یافته اند ، اقتباس می نمائیم:

اقتباس از سایت

www.goftaman.com

توفان اشک در سوک حسیب "مهمند"

امین «سیماب»

«تانوگل شگفتهء طبیعت به خاک ریخت غمناک ترز فصل خزان شد بهار عمر»

مرگ نابهنگام حسیب چون صاعقه برمن فرود آمد و تنم را سرتا به پا در آتش غم خاکستر کرد. آنگاهی که آخرین نفس سینهء پرمنابت را پُلی بسوی جاودانگی می ساخت ، من در کوی و برزن کشور ماتم زده مان سرگردان در پی بازیافت نشانه های «زندگی» در گور خاطرات جمعی بودم. هرگز گمانم نبود که آنکه اندک روزی پیش بمن «سفر بخیر» گفت ، خود سفری داشت بی پایان که با حذف واژه «خدانگهدار» آنرا در پیش گرفت.

سفر دوستی من با حسیب در سال نهم درسی در لیسه غازی آغاز شد. شخصیت متین ، برخورد پرخلوص و صمیمی و بیش از همه ، آرامش پروقار حسیب نفوذی داشت بر یارانش که با اضافه صحبت های پربار وی رشتهء محبت و دوستی را استوارانه بهم می بافت. روحیه آزاد و طبع حساس او چون پادزهری بود که هرگونه سم دغا ، تزویر و زشتی را زایل می نمود.

دانشگاه را هم باهم بودیم و تهلکه را هم تا آنکه آزاده کُشان بی آرم اورابه دخمه افگندند و من به سبب پیگرد روز افزون اعمال بیگانه راهی افق هجرت شدم. پیام اوران راه دور در فاصله سالها بعضاً خبر از پایداری و رزمندگی او می آوردند که به هرکه اورامی شناخت غرور می بخشید. اولین ماه سال ۱۹۹۰ رادر عزای بزرگمردی از تبار پاکبازان راه آزادی در آلمان درسوگ نشسته بودیم که اتفاقاً سیمای آشنائی در جمع گوش فرادهندگان مقال نظرم رابخود کشاند. آری!

او حسیب بود. آرام ، متین ، کوره دیده و استوار مثل پیش. دیگر کلبهء حسیب در غربت گذرگاه جمله چراغ بدستان آشنای او شد و هرکه گذرازان دیار می کرد ، سری به کاشانهء حسیب مهماندوست و مهمانوازی زد و از سخنان سودمندش روان شاد می کرد. در درازنای سی سال واند دوستی با حسیب ، من یک حرف دروغ از وی نشنیدم و یکباری هم از او بدقولی ندیدم. چنان انسان پشراقفت ، دور از آغوش وطن ، در محیط خفقان آورتمدن نما که انسان در آن «ارزان ترین کالا» هاست و با ورود در آن نه هویت پیشین بایست ادعا کند و نه هم ردیف برابر با بومی ها ، مسلماً نمی توانست شاد باشد و چون دون همتان تجمل پرست عریده بکشد. درد وی درد پابرنه گان ، درد درد دیدگان گمنام و بی نام زمین و سرزمین بود که آن درد دلتنگی را چه رسا در «فصل گریستن» پیوند شعر داده است:

به وسعت شادی شما

دلتنگم

چه کسی خواهد گفت به من

دریچه کجاست

روزی یا نیمه شبی

چون آن تکهء قوغی که پرد
نا هنگام

از کورهء آهنگری

من خویشتن خویش را

از این کورمه تبعید

به آن سوی قفس های طلایی

به بر پاک طبیعت

خواهم

افگند

و روی علف های صداقت

با نعره «قدقامت» آزادی

بر محراب فروزنده
خورشید

سجده عشق

خواهم

نهاد.

«قفس طلایی» که فقط

مشتاقان سست اراده

خود را قادر است

محصور سازد، بر آزاده ما
چیره نشد و حسیب با گام
های

استوار دهلیز «فروزنده»

نور را برای خفتن به

«بر پاک طبیعت» سر بلند

در نور دید.

یادت جاودانه باد حسیب!

«هرگز نمرده یی و نمیری تو»

بعد از این

تا هست شعر دلکش تو یادگار

«عمر»

اعلامیه پخش شده از داخل
افغانستان

حسیب مبارز سا مائی به جاودانگی پیوست!



زنده یاد حسیب «مهمند»

در این هنگا میکه سر زمین ما
زیر سم ستوران اشغا لگر ان
امپریا لیستی قرار گرفته است و
فریاد برحق مبارزاتی و ضد
اشغالگرانه خود را به اشکال
گوناگون متبارز میسازد، خبر
درگذشت حسیب «مومند» - یکی
از فرزندان مؤمن دانش انقلابی

، اهل قلم و مبارز - برای ما
نی های اصیل و انقلابی درد
جانکاهی می باشد. حسیب از آوان
جوانی در راه مبارزه جهت
رستگاری، عدالت اجتماعی و
از میان برداشتن ستم طبقاتی و
ملی دست به مبارزه زد و با
گذشت اندک زمانی به جمع یاران
بزرگمرد تاریخ افغانستان شهید
عبدالمجید کلکانی پیوست.
حسیب در کار زار مبارزاتی
خویش انسانی بود آرام اما پر
تلاش، حلیم و برده بارو هیچ
گاهی از شکست ها و موفقیت ها
ما یوس و یا هم مغرور نشد. او
در جریان مبارزات مخفی خویش
علیه رژیم دست نشانده
سوسیال امپریالیزم روس، با
عشق عمیق و فهم متجسس، بر
اصول اندیولوژیک خویش با
متانت و مردانگی استوار مانده و
در فن رعایت اصول مخفی
کاری توانا و از درایت خاصی
بر خوردار بود.

حسیب چون سایر مبارزان
ساما، انسانی بود هدفمند که
همیشه روی اصول و اعتقادات
سامائی تکیه مینمود و در
ارتقای فهم سیاسی خود و رفقای
خویش تلاش پیگیر مینمود.
حسیب در جریان فعالیت های
مبارزاتی اش دائماً با لای سبک
کار اصولی انقلابی و پرنسیپ
های اساسی تشکیلاتی اتکاء
مینمود و از یاران خویش نیز
چنین میخواست. و باآنها که
دارای اشتباهات کوچک میبودند
، به اصلاح آنها می پرداخت.
وی از افراد غیر اصولی و
بیباک شدیداً متنفر بود که چنین
خصال زینده را تا دم مرگ
در خود داشت.

حسیب در جمع یاران زندانی
خیلی خوب درخشید و تا آخرین
روز های بیرون رفت از زندان
کوچکترین لغزش فکری و عملی
ای در وی راه نیافت و بهمین
لحاظ بود که همزمان همفکرش
به حسیب احترام خاصی قائل
بودند و از وی خاطرات فراموش

نا شذنی ای دارند.

مبارزحسیب بعد از رهائی از زندان گوشه عزت بر نگزیده و با عزم قوی و اراده متین در تلاش پیدا نمودن یاران بدون ارتباط با تشکیلات ضربت خورده سا ما بود. مبارزات خستگی نا پذیر حسیب ، توله های هار روسی را بر آشفته ساخته و قصد دوباره دستگیری حسیب را داشتند ولی حسیب براساس تجاربیکه از فراز و نشیب مبارزاتی خویش و یاران خویش اندوخته بود ، مجبور به ترک سر زمین خویش شد اما همواره با یاران داخل در تماس و ارتباط قرار داشت. حسیب بعد از وقوع حملات ۱۱ سپتمبر و بوجود آمدن رژیم دست نشانده به ریاست کرزی و شر کایش ، نظریات خود را بطور مدون ارائه داشت . سر زمین خویش را کاملاً اشغال شده میدید و رژیم به وجود آمده رادست نشانده تجاوزگران میدانست.

حسیب بعنوان سامانی انقلابی ، توأم با جمع کثیری از سامانی های دیگر ، تضاد های جامعه را دقیقاً ارزیابی نموده و جهت عمده مسلط و غیر مسلط آنها را شنا سائی مینمود و از آن خط مبارزاتی خویش را بنابر شناخت طبقاتی از بطن جامعه ، بیرون میداد.

حسیب کار ملی - دیموکراتیک را در ضدیت با ارتجاع فئودال و استعمار امپریالیستی میدانست و آنرا از زاویه جهان بینی دیموکراتیک استوار توضیح میداد. موصوف بدون این اندیشه ، کار دیموکراتیک رامیان تهی و بدون محتوا و در ضدیت با منافع طبقات فرو دست جا معه میدانست . حسیب کار دیموکراتیک را در ثبوت و راجستر شدن در وزارت عدلیه رژیم مزدور ندانسته و از احزاب " انجونی" و سر کاری تنفر داشت. حسیب بر حق دشمن سا ما ئی

نما های سا مائی کش بود و در تقابل با تسلیم طلبان وطن فروش قرار داشته تا مغز استخوان از آنها متنفر بود. مبارز حسیب به سه سلاح معجزه آسای خلق ، مطرح شده در بر نامه سا ما ، معتقد بود و در تحقق آن مبارزه نموده به خط مشی مستقل ملی تکیه مینمود. حسیب با اراجیف و عملکرد لیبرالیزم خزیده در ما ورای بحار تا آخرین لحظات حیات خویش سازش ناپذیر باقی ماند. حسیب نسبت به آینده سا ما ئی های اصیل باور عمیق داشت که این اندیشه را در اشعار خود بازتاب می نماید.

حسیب عزیز! یاران تو در سر زمین دردمند ما از پا نیفتاده و هر بار بعد از وقوع ضربات و انحرافات فکری ، چون سیمرغ از زیر خاکستر سر بیرون کشیده و با ایمان بر موازین انقلابی سا ما و عشق به آرمان زحمتکشان ، چندین برابر بیشتر نسبت به گذشته خواهند رزمید و کار نامه های درخشان ساما و شهدای جانباخته آنها سر لوحه پیکار مبارزاتی خویش قرار خواهند داد . آرمان سا ما و شهدای سا مائی در خطه پر غرور و مرد خیز افغانستان با خون قوام یافته و ریشه در خاک این سر زمین دارد.

بگذار روشنفکر نما های پر مدعا و حرافان خارج تشین و تسلیم طلبان راجستر شده و همکار رژیم بر علیه ساما نوحه مرگ سر دهند اما سا ما زنده و پرتحرک در راه آزادی وطن و هموطن باز هم خواهد رزمید.

«غیر تم می کشد

اینگونه که پروانه دهد جان سوزد و خوش بود ، الحق که چه مردانه دهد جان ای خوش آن عاشق صادق که بمیدان محبت غرق خون گردد و در دامن

جانانه دهد جان
درگه دوست بود خانه
آزادی و امید
زنده آنست که در خدمت این
خانه دهد جان
گرخزان حمله کند ، بنده آن
بلبل مستم
که جدائی نکند از گل و در
لانه دهد جان
مرده هرگز نتوان گفت کسی
راکه به مردی
بهر آزادی خانه زیگانه ،
دهد جان!

ابوالقاسم «لاهوئی»

راه سا ما پر رهرو باد!

با درود بر روان پاک
شهدای ساما!

مرگ بر رژیم دست نشانده!

مرگ بر امپریالیزم امریکا!

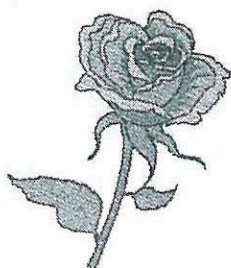
مرگ بر تسلیم طلبان وطن
فروش!

راه شهدای سا ما راه
ماست!

یا مرگ یا آزادی!

هواداران سازمان آزادیبخش
مردم افغانستان ساما

اول سنبله ۱۳۸۶



نوشته پائین به خواهش
خانواده حسیب «مهمند» به

سایت www.goftaman.com
گسیل شد

«لحظاتی با یاد حسیب»

میان انسانهایی که بقای خود را تنها درخسپ و خورنمی بینند بلکه بُعد معنوی و عاطفی را مکمل انکارناپذیرحیات می دانند ، دوری و به دوری کشاندن حادثه ایست بس دلگیر و خفقان آور. حال اگرچنان پیوندی پیوند میان والدین و کودکان دلبد شان باشد ، جدائی و هجران دردپست طاقت فرسا و استخوانسا و تجسم آن کلبوسی مهیب.

هیئات! مرگ چنان پیوندی را برای همیشه می بُرد و به گسست چاره ناپذیرمبدل می سازد. و مسلم است که هرگونه دیده بانی برای سد بستن مرگ خیال واهی از آب در می آید... مرگ فقط فرامیرسد.

مرگ دورسازنده بی رحم و بی برگشت است. گسستی را که مرگ باخوددارد هیچگونه آشتی ای با پیوند گذشته را نمی پذیرد و مقدم نحس آن نقطهء پایان است.

مهم دیگراینکه از فردای وداع با عزیزگم گشته ، عزاداران بایست به مقابله با تأثیرات زائل ساز زمان برخیزند و نگذارند تا گذشت رود بار گونهء آن یادعزیزازدست رفته را در خاطره ها کم رنگ سازد. ازبنجاست که محافل یادبود بعنوان نشانه سنگی در مسیرسوگواران که با محمولهء گران سوز و فراق

بناسبت
اولین
سالگرد
درگذشت
نابهنگام
حسیب
«مهمند»



زنده یاد حسیب «مهمند»

در آن ره می زنند ، اهمیت انکارناپذیرخودرا به اثبات می رساند.

و امروز بعد از گذشت سیصد و شصت و پنج شبانه روز، بر نشانه سنگ راه ما بازهم « نهم آگست » رقم خورده است. آری! ما بازهم در سوگ حسیب مان بعد ازگذشت سالی از اشک و ماتم گردآمده ایم. یک سال تمام است که حسیب «مهمند» ما را تنها گذاشته و بسان اختری در پهنای لا انتهای ابدیت بر فراز این هستی ملموس می درخشد.

حسیب الله «مهمند» بروز ۱۱ ثور ۱۳۳۶ درکارته چار کابل در خانواده ای منور و روشنفکربدنیا آمد. وی تعلیمات ابتدائیه را درمکتب سید جمال الدین افغان آغاز نموده بعداً در لیسهء غازی به تعلیمات ثانوی پرداخت و در سال ۱۳۵۴ از آن دبستان فارغ گردید. وی در سال بعد آن تحصیلات عالی را در شعبهء انگلیسی پوهنهی ادبیات پوهنتون کابل در پیش گرفت.

اواسط دههء پنجاه خورشیدی مصادف بود با تشنجات و آغازتحولات عمیق درعرصهء سیاسی و اجتماعی در افغانستان که متعاقب کودتای اراکین قصرشاهی وقت ، کودتای جاده صاف کن دیگری داشت اشغال کشورو آغاز جنایات و خون ریزی های بی پایان را زمینه سازی می کرد. در چنین اوضاع و احوالی ، حسیب بعنوان یک

شخصیت ملی و انسان آزادیخواه لحظه ای آرام نداشت و در پهلوی ادامه تحصیل عالی ، به مبارزه فعال ولی مخفی برضد اشغالگران روسی و عمال داخلی آن همت گماشته بود که رفته رفته فعالیت های جانبازانه وی توجه جواسیس دولتی را بخود جلب نموده در سال ۱۳۵۹ باعث گرفتاری وی شد و در زندان پلچرخی کابل محبوس گردید.

همانگونه که همزنجیران و همسنگران حسیب بارها شهادت داده اند ، در مدت اضافه از هشت سالی که حسیب زندانی بود ، سخت ترین شکنجه های عمال روس راصبورانه متحمل شد و هرگزلب به اعتراف نگشود. مگر اعترافی در کار بود؟ «جرم» حسیب عشق به آزادی انسان ، آزادی وطن و آزادی هموطن بود. آیا اینهمه نجابت و شرافت را که در سیمای وی می درخشید می شد نادیده گرفت؟ حسیب با هر مقاومت و پایداری خود - یسان دهها و صدها قهرمان گمنام خفته در دخمه های تاریک زندان - دشمن را خوارتر و زبون تر می ساخت و به کافه ملت آزادیخواه مان سند صداقت و وفاداری می داد.

بعد از هشت سال ، دولت حسیب را در زمره تعدادی از زندانیان سیاسی جبراً به جبهه جنگ فرستاد تا به «گوشه دم توپ» مبدل شده

دیر یا زود هدف گلوله قرار بگیرد که خوشبختانه چنان نشد. ولی به نسبت آنکه حسیب مبارزه شرافتمندانه خود را از سر گرفته بود ، وی رادستگیر نمودند تا دوباره روانه زندان سازند که به این مرام شوم هم نرسیدند و حسیب توانست با ذیرکی خاص خود را از دام وطنفروشان رها ساخته و ناگزیرکشورآبائی را ترک نمود.

به این ترتیب حسیب «مهمند» مدتی را در کشور هند در جلاوطنی بسربرد و بعداً روانه آلمان فدرال گردید که در تمام این مدت عشق و علاقه وی به همان مبارزه و آرمان آزادی بود. و همین احساس شریفانه و همت بلند وی باعث شد تا رشته پیوند با بعضی از همسنگران سابق را دوباره برقرار سازد. شعار حسیب همواره همان ندای ملیونها شهید گلگون کفن راه آزادی میهن ما بود که درین بیت خلاصه می شد:

«گور خونین شهیدان به تو
آواز دهد
آتشی را که فروزان شده
خاموش مکن»

چند سال تمام حسیب پروانه وار در راه آرمان صادقانه تنید و نظرات ، امیال و انتقادات سازنده خود را با موضعگیری ضداستعمار و ضد ارتجاع در مسیرتابان آزادی از زبان خامه توانای خود در مطبوعات

خارجکشوری به توجه همسنگران و هموطنان شریف رساند. توانائی خامه حسیب «مهمند» تنها در نثر و انشای مقالات سیاسی نبود بلکه پختگی افکار و شیوائی بیان خود را بسان قطرات زلال آب در قالب شعر نو می ریخت. شعر حسیب «مهمند» شعر گل و بلبل نبود ، شعر سازش و گرنش نبود بلکه شعر وی پیام درد ، غرش عصیان برحق و ندای سهمگین ملیونها انسان و افغان مظلوم و جفا کشیده بود. حسیب ظرافت احساس را با صلابت مبارزه نترس در صدف شعر مزج نموده است که از آنجمله شعر «آی میهنم» زینتبش این مقال است:

به هر کجا بروی صخره ها
و سنگ ها
به روی موج های مست
رودها
به سینه سپید سپیدارهای
دور

در خروش ناله های
بادها به نیمه شب

به گیسوان تابدار و نقره نین
قله ها

در مسیر پویه های پاره
ابرهای خشمگین آسمان

در زلال آبهای جاری

درسکوت چشمه ها

آری به هرکجا

در خروش ناشکیب سرفه
تفنگ ها

ورقص مشته ها

به های های گریه کودکان
تازه پا

درنگین چشم های بیقرار
یاغیان کوره راهها

در گلوی حلقه بسته پرفراز
چوبه های دار
و بر لبان بسته در سکوت
بندها

آری به هرکجا

در نمازمن به آتشین رواق
آفتاب

نام تو بسان آیه های پاک
می رسد

که تو به اوج قلعه غرور می
رسی

به سرزمین نور می رسی

های میهنم!

و چنین است که مبارزه
قلمی بعنوان هدیه ای به
پیشگاه مردم سند نیکوی
وفاداری به آرمان باقی می
ماند که این افتخار را حسیب
به خود و یاران خود ببار
آورده است.

استعداد ادبی ، پختگی فکری
و ظرفیت مبارزاتی حسیب
نترس ، مصمم و کوره دیده
عرصه فراخ عملی برای
جولان می خواست تا آنگونه
که خود شریفانه آرزو می
کرد بتپد و بتابد ولی محیط
خفقان آور و آزادی کش
اجتماعی از یکسو و واکنش
های تنگ نظرانه
و خود مرکز بینانه
خارج کشوری که حسیب
شاهد آن بود از سوی دیگر ،
مانع عملی در برابر وی
ایجاد کردند. و ازینروست
که درد متبلور شده وی در
قالب شعر مفهوم چندگانه
بخود می گیرد و با خوانش
اشعارش ، حسیب در جمع ما
همواره حضور معنوی می
یابد. که همیشه چنین باد!

سطور این یاد بود از حسیب
رابا پارچه شعری از شاعر
مبارز و بلند آوازه -
ابوالقاسم «لا هوتی» - که
آئینه وار بیانگر برداشت های
حسیب است بی پایان
می رسانیم:

فلک به جرم درستی دل

مرا بشکست

مگر شکستن دل بوده مزد

مرد درست؟

نمود نام و نشان زلوح

هستی گم

فلک بهرجا مرد درستکاری

جست

مرا امید درستی ز نادرستان

نیست ،

از آنکه «سنبل هرگز

ز شوره زار نرست»

ز نادرستی تحقیر می کند
دشمن

مرا که غیر درستی نکرده ام
ز نخست

درستی است مرا دین و از
اراده خود

به سختگیری دنیای دون
نگردم سست.

جاویدان باد

خاطره

پرافتخار مبارز

نستوه راه

آزادی - حسیب

«مهمند»!

۹ آگست ۲۰۰۸

شهر ماینز - آلمان

ناگفته نباید گذاشت که محفل
یادبودی بمناسبت مرگ نا
بهنگام حسیب «مهمند» به
ابتکار یکعده ای از افغانان
شریف مقیم اضلاع متحده
امریکا - به اشتراک استاد
کبیر یکی از برادران مبارز
حسیب - در ماه سپتمبر سال
گذشته در شهر فریمان
کالیفورنیا برگزار شده بود که
با یاد از حسیب و ارجگذاری
به مبارزات پر قیمت وی و با
خوانش مقالات و اشعار ،
چندین ساعت دوام نموده و
عده زیادی در آن گردهمائی
اشتراک نموده بودند.

اداره «آذرخش» عمیق ترین
مراتب تسلیت و همدردی خود را
به خاتم سمیرا «مهمند»
همسر حسیب ، برادران ،
خواهران و به خویشاوندان و
دوستان وی ابراز نموده
صبر جمیل برایشان خواهان است.

باز هم غمی
«آذرخش» را در
سوگ نشاند.
بتاریخ ۲۲ فبروری
امسال ، استاد
نورمحمد «تابش» یکی
از چهره های
درخشان تاریخ
مبارزات روشنفکری
کشورپدرود حیات
گفت

از تبار اهل دردی یاد باد

و قربانیان آن شناسائی می نمودند
و با همان نیروی فکری و ثبات
ارده از آنها دفاع می نمودند که
در رابطه با ستمدیدگان کشور
آبائی خود بعمل می آوردند.
فشرده بینش و بیان استاد را در
عصاره شعری «خطاب به ملل
متحد» ایشان می توان یافت که
در آن علاوه با همبستگی با
هموطنان ستمدیده شان ، دفاع
معنوی از مردمان مظلوم کشمیر ،
سومالی ، عراق ، فلسطین و
غیره جاها بعمل آورده اند.

استاد نور محمد «تابش» انسان
فکور و شخصیت علمی برجسته
ای بودند که در ساحه علوم
ریاضی و فزیک خدمات شایانی
انجام داده و در تدریس اولاد
وطن بذل مساعی نموده اند. ضمناً
آثار ارزشمند علمی از استاد بجا
مانده است. همچنان استاد
نورمحمد «تابش» یکی از چهره
های سرشناس ادبی کشوراند که
اشعار پرمصلاحت ، موزون و افشاً
گرانه شان بخصوص زینت
بخش صفحات مطبوعات
خارج کشوری بوده همه
بازگوکننده دردهای عمیق ملی و
اجتماعی هموطنان شان اند و
پیوسته تبلرزه برتن خائنین ملی
وحامیان خارجی آنها انداخته اند.

تاجائیکه به افتخارات مبارزاتی
مربوط می شود ، بایست اضافه
نمود که نورمحمد «تابش»
چهره درخشانی در نهضت ملی
، روشنفکری و ضداستعماری
در چند دهه اخیر کشور بوده ،
اسم شان برای هزاران افغان
ستمدیده ملیت های مختلف
کشورمانوس و محبوب است. و
حماسه تاریخی بخاک افگندن
گلبدین سیه کار از جایگاه خطابه به
یاری شاگردان مکتب درلیسه
سنائی غزنی از افتخارات استاد و
همواره ورد زبان ها بوده است.

مرگ پدیده ایست طبیعی که
ورای رده بندی های آفریده زر
و زور بر همه انسانها یکسان
مستولی می شود. ولی مرگ
شماری از افراد چنان ماتم را
و دیرسوگ است که هرگز نمی
توان اثرات آشکار و پنهان آنرا
نادیده گرفت. درگذشت انسان
های پاک طینت ، نوع دوست ،
فکورو مبارزبان گردباد مخوف
ویرانی گسترده از خود بجا می
گذارد که ابعاد آن متناسب با حجم
ضایعه و گرانی درد و اندوه
بازماندگان و دوستداران آن
هاست.

استاد نورمحمد «تابش» انسانی
بود از تبار پاک طینتان که گذشته
درخشان مردمی شان گواه تشعشع
شخصیتی شان است. ایشان به جز
از عادلانه اندیشی و نیکو عمل
کردن در راه دردمندان و پاک
باختگان ، آرامتی و راه و رسمی
نداشتند. استاد همواره زندگی ساده
و بی تکلف داشتند و در
برابری برادران - چه از نظر سن
و چه از نظر فهم - با بزرگواری و
تواضع بی نظیری رفتار می
نمودند. گوش دادن با حرمت و
دقیق به حرف همصحبیت و پاسخ
و ابراز نظری آلايشانه در
برابران ، از جمله خصوصیات
نیک استاد بود.

نوع دوستی ایشان همانند طینت
پاک شان وجه کاملاً طبیعی
داشت. هرآنجائیکه در روی کره
خاکی استبداد و ناروا بیداد می
کرد ، استاد خود را در
سنگرمعنوی و انسانی ستمدیدگان

بمناسبت درگذشت
نابهنگام محترم
استاد
نورمحمد «تابش» که
بتاریخ جمعه ۲۲
فبروری ۲۰۰۸
خانواده و
دوستان را درسوگ
خود نشانند

این یادبودنامه در
مراسم خاکسپاری
توسط امین «سیماب» -
یکی از شاگردان
استاد درلیسه غازی -
باشوروهیجان
برخوانده شد
(منعکس شده در سایت
www.goftaman)

کر ختیم و
نالان بی
تابشت ای
نور!

یاد باد
از
رادمردی
یاد باد

مختصر زندگینامه

محترم

زنده یار

استاد

نور محمد «تابش»

نور محمد «تابش» فرزند عبدالعزیز متولد سال ۱۳۲۴ هجری شمسی بوده والدینش از غزنی اند و مادرش فاطمه نام داشت که در سال ۱۳۴۷ در اثر مریضی سرطان چشم از جهان پوشید. موصوفه در تربیت معنوی فرزندان نقش بارزی داشته است. تابش تحصیلات ابتدائی و ثانوی خویش را در کابل در مکتب سیدجمال الدین افغان و لیسه غازی بپایان رسانیده و در ۱۳۴۳ شامل فاکولته انجیری گردید. در سال ۱۳۴۵ در حالیکه محصل صاف سوم آن پوهنچ بود، ناگزیر شد تا با انفکاک از تحصیل راه امرار معاش در پیش گیرد. موصوف در سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ در لیسه غازی و مکتب متوسطه انصاری به معلمی پرداخت و در سال ۱۳۴۸ دوباره به تحصیل روی آورد و با یک صنف تنزیل به صنف دوم فاکولته ساینس پذیرفته شد. در سال ۱۳۵۱ کلب الدین حکمیتار با عده ای از همکارانش از کابل به غزنی آمده و به بهانه تجلیل روز میلاد محمد (ص) یک گردهمائی ای در لیسه سنائی تشکیل داد. موصوف که در آنوقت محصل صنف اول فاکولته انجیری بود خود را محصل فاکولته شرعیات معرفی نموده و به تبلیغ عقاید بنیادگرانی در بین شاگردان پرداخت. تابش که با عقاید او مخالف بود با جمعی از شاگردان آن لیسه علیه او و یارانش اقدام نموده و او را از

ضداستعمار و ضدخانین ملی و حامیان شان در کشور سویس بوده اند که نبض آنچنان واکنش های ملی و جمعی با طنین سخنرانی ها و اشعار پرشورشان به تپش می افتاد.

آری! استاد مبارز متعهد و انسان نجیب و پر عاطفه هرگز نمی توانست با پشت نمودن به پابرهنگان و ستمدیدگان خطه آبائی شان، شیفته ظواهر فریبنده متمدن نما شوند که آن ذهنیت شریفانه خود را چنین بیان می دارند:

«سویس با میهنم همسر نگردد
سرابم چشمه کوثر نگردد
به غربت آنچنان ترسم بمیرم
که تابوتم به میهن
بر نگردد»

و چنین بود که نظام سایش و فرسایش دمار از روزگارش در آورد و وی در غربت جان داد. ولی آرمان والایش در بلندها همچنان می درخشد و راه مبارزات انسانی اش کماکان پررهور است.

تابش! تن دردمندت
غریق راحت ابدی و
یادت جاودانه باد!

زنده جاوید باد

مرگه گئی نام

زیست

گرمش زگر خیر

زنده گند نام و لا

عشق «تابش» به خطه آبائی شان چنان عمیق و پایدار بود که در هیچ حالتی وطن و هموطن مظلوم خود را فراموش ننمودند. درین رابطه چه خوش بیان می دارند:

«اگر آرد نسیم مهربانم
غباری باخود از افغانستانم
لکاتی از محبت باز سازم
شوم غازه فروش دوستانم»

وبسان بسمل عشق وطن می
افزایند:

«عمری است که از دامن میهن
دورم
مرگ است زیاد زندگی منظورم
ز آن لحظه که کردم کفن هجره
تن
تو زنده مخوان مرا که من
معذورم»

استاد «تابش» بعنوان یک انسان آزاده و مبارز، لحظه ای در جلاوطنی آرام نبودند و قلب پر آرمان شان بیاد وطن و در اندیشه آینده آن می تپید. چنانکه این رنج را باز هم در نظم منعکس ساخته اند:

«در سویس گردیده ماراکام
تلخ
صبح ما بی مزه باشد شام
تلخ
خنده ای اینجا نباشد بی
عتاب
پسته او بی نمک
بادام تلخ»

شایان یادآور است که استاد همواره سیاهی صنف نخست همه راهپیمائی های

کورسی خطابه پانین انداختند. اندکی بعد از این واقعه ، مدیریت معارف غزنی ، تابش را از آنجا تبدیل نمود لیکن شاگردان لیسه علیه این اقدام شوریدند و به حمایت از آموزگارشان دست به اعتصاب زدند که هفته ها بطول انجامید. در این اثنا بنیادگرایان که مدرسه دینی غزنی مرکز فعالیت شان بود ، فعالیت هائی را در مساجد براه انداخته تابش را تکفیر نمودند. این تحریکات سبب مداخله پولیس گردیده تابش توسط افراد مسلح به کابل فرستاده شد. این دوییتی را در رابطه بهمان واقعه سروده است:

تابه هائی دشمنان پرمازدند
عاقبت دامن خود بالا زدند
این بقایای همان زیاله هاست
کاتهام کفر برسینا زدند

تابش بقیه سال ۱۳۵۱ را در حال انتظار بسر برده از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ به لیسه های نادریه و غازی به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۵۶ شاگردان لیسه غازی بخاطر بهبود امورد رسی دست به اعتصابات دامنه داری زدند لیکن سرانجام وزارت تعلیم و تربیه با وجود آنکه در قول خواسته های شاگردان را پذیرفت ، چهار نفر معلم را بشمول تابش محرک قلمداد نموده و در فصل زمستان با آغاز تعطیلات عمومی مکاتب به تبدیلی آنها اقدام نمود. تابش در یال ۱۳۵۷ در لیسه شاه دوشمشیره (ع) مقرر گردید. اندکی بعد از این تقرر، کودتای نظامی ۷ ثوربرهبری «حزب دموکراتیک خلق» که دست پرورده دولت روس بود ، از قوه بفعل آمد. سازمانهای اولیه حزب حاکم در مؤسسات دولتی و مکاتب ایجاد گردید و به تفتیش عقاید آغاز نمودند و مخالفین عقیدتی شانرا مورد اهانت ، آزار ، شکنجه ، حبس و اعدام قرار دادند. تابش را در همان سال بنام عنصر نا مطلوب نخست در

غورات تبدیل و بعداً او را به استعفا سوق دادند و بیشتر از یکسال در انتظار بدون معاش بسر برد. در سال ۱۳۵۷ کورسی در کابل واقع سرای غزنی افتتاح نمود و به تدریس ریاضی و فزیک پرداخت که بعد از چند ماهی لزوماً مسدود نمودند. تابش در سال ۱۳۵۸ با یک رتبه تنزیل که چندین سال خساره در معاش رتبوی را در بر داشت ، دوباره بحیث معلم در لیسه نادریه مقرر شد و در زمستان همان سال در حالیکه معلمان دیگر تعطیلات زمستانی راسپری میکردند ، او را بنام خدمتی جزائی در ولایت جوزجان اعزام نمودند که در آنجا در لیسه بی بی خدیجه جوزجانی در شبرغان به تدریس پرداخت. در ماه جدی ۱۳۵۸ اشغال نظامی کشور توسط اشغالگران روس صورت گرفت. دهقانان در ولایت جوزجان علیه اشغالگران روس قیام کردند که توسط نظامیان روس و «حزب دموکراتیک خلق» بیرحمانه سرکوب گردیده تعداد زیادی بقتل رسیده اموال شان چورو به نوامیس شان تجاوز صورت گرفت. نخستین سروده او که از این جنبش متأثر است بنام «غول پاگلین» که مراد از دولت روس است و در زمستان ۱۳۵۸ در جوزجانان با این مطلع بچاپ رسید:

ای که شد ادمکشی مضمون
دوران شما
خون سرخ بیگناهان زیب
عنوان شما

تابش در بهار ۱۳۵۸ با قدسیه ازدواج نموده اکنون سه پسر و یک دختر از او بجا مانده است. در اواخر سال ۱۳۵۹ با سپری نمودن امتحان کاتکور شامل اکادمی علوم افغانستان گردیده و بحیث کارمند علمی مرکز علوم طبیعی ایفای وظیفه نموده از ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۵ در انستیتوت

سینرمولوزی و از ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۹ در انستیتوت ریاضی و انفارماتیک سمیت علمی داشته است. موصوف در اواخر ۱۳۶۹ در حالیکه با داشتن رتبه محقق آمردیپارتمنت ریاضیات بود ، مجبور به فرار از کشور گردیده و راه غربت را در پیش گرفت. تابش با وجود آنکه عضویت کدام سازمان سیاسی را نداشت ، پیوسته ضدیت خود را علیه مناسبات اجتماعی غیر عادلانه و استبدادی رژیم های ستمگر ابراز نموده و در جنبش مقاومت علیه استعمار و خائنین ملی رزمیده است. تابش در ریاضیات تألیفات متعددی دارد که برخی از آنها عبارتند از:

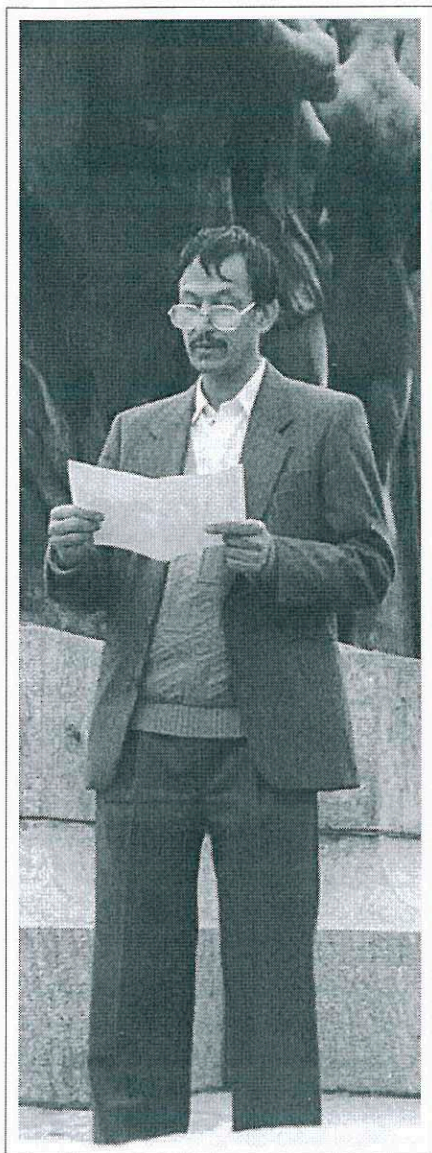
خودآموز مثلثات ، هندسه تحلیلی ، مقاطع مخروطی ، حل المسائل جبر و مثلثات و فارمولیر مثلثات . اثر معروف او کتابی است بنام «پارامترهای رژیم سیسمیکی افغانستان» که در آرشیف اکادمی علوم افغانستان محفوظ است.

بیاد استاد تابش

چه دردناک است دیدار بهم
رساندن در غیاب آنکه خود
محرارق گردهم آئی های عزیزان
بود. چه دردناک است قبول نبود
آنکه حضور در جمع همردان

کمال آرزو و نشاطش بود. اما
ندامت و افسوس از آنست که وی
چنان مسرتی را همواره چشم براه
بود ولی کمتر از راه می رسید.

حجم رسیدگی های بارشده
محیطی براین و آن چنان بود که
کمتر لمحی ای از آرامش رابرای
همردیفی وقت یکدیگر باقی می



زنده یاد استاد نورمحمد «تابش»

هردم فراخ شونده بر برج و
باروی دژ «وال ستريت» و
همکسوتان آن از مدتی مشهود
است ،ولی هنوزهم دوران سیه
روزی حرمان کشیدگان و
ستمديدگان به پایان آن نرسیده
است.

آزاده مرد شرافتمندی که دیگر
درمیان ما نیست. شناورنترسی که
با امواج مهیب بهر شیوه ای که
می بود دست و پنجه نرم می کرد
- شخصیت علمی و دانشمند استاد
نور«تابش» - درعین حال شاعر
ورزیده ای بودند که می توان
درین فن به ایشان هنرمند اتلاق
نمود. ایشان مضمون درد همگانی
، مضمون رنج ستمديدگان و
محنت کشیدگان راچه زیبا و چا
وموزون در قالب شعری ریختند
و با آن چاشنی طنزهدفمند را
علاوه می نمودند که به دوستان
کام شیرین می بخشید و به
دشمنان بی آرم آماج طنز،
زهرمهلک می فرستاد. به شعر«
بوی کباب» توجه فرمائید که
چگونه استاد هنرمند محرومیت
انسان شرافتمندی را با جامه
استغنا آراسته اند. و آن انسان تهی
دست را درمقابله با موجود آزمند
و نا انسان ، با حربه منطق
خصم افکن مسلح ساخته اند:

*** بوی کباب ***

رهروی ظهري رسید از راه دور
یافت در یک شهرک زیبا حضور

اندکی بنشست بر روی زمین
تا بر آرد خستگی هایش چنین

نا توان و کم انرژی می نمود
صبح هم اندک غذایی خورده بود

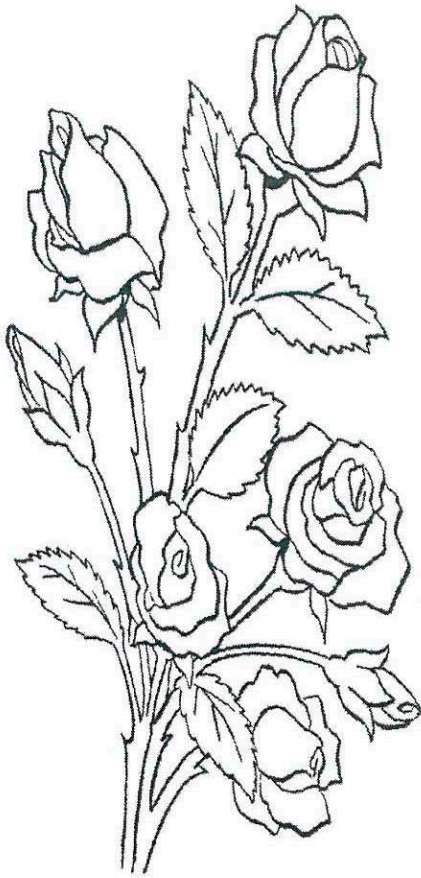
معهده او دلبری آغاز کرد
مقصد خود را به او ابراز کرد

گذاشت و این فشار داشت بر همه
مزمین می شد. ولی بایست گفت
که هیچ عنصری برابر با یک فرد
آزاده و مملو از احساس شریفانه ،
گرانی این پدیده شوم محیط
سایش و فرسایش را نمی تواند بر
جسم و روان خود آگاه باشد.
عنصر آزاده و پراحساس درچنین
فضای خفقان ، نمودی است
از صدف در مرداب که محال
است با هم سازگار آیند.

بعباره دیگر، لوث زراندوزی
متناسب است با وقارزدائی
خواسته یا ناخواسته و سجد پیهم
به هرگونه خفت که انسان آزاده
از آن انزجار دارد. انسان شرافتمند
در محیط عربده بازی های
بدمستانه زرپرستان و شهوت
گستران مبهوت است ، مغموم
است و دائم دردمند. وهران
دیدگان پرسشگرش به امید تلاقی
با هم ، نگاه سیمای همدرد را به
تجسس می افتد.

انسان آزاده و متعهد خلاف موج
شنا می کند. شناوران راحت
خسبیده بر موج بروی نیشخند می
زنند تا کراحت بیرون و درون
خود را با تحمیق آزاده ای نمای
مأنوس و مقبول دهند. شیدان
ادای رادمردان درمی آورند و بر
آزاده مردان و آزاده زنان درگیر با
موج مخوف خرده می گیرند که
گویا اینها رمزیروزی و
بهزیستی را فراتنگرفته اند، که
اینها خیره سرانند و بس درقفا.
مگر نمی بینید ای مردم که ما
قهرمانانیم؟ مائیم که یک سر
و گردن بالاتر با «تمدن» خو
گرفته ایم و یومیان مارا به پاس
همین خصیصه «هوشمندانه»
ما چون عضو بدن از خود می
دانند. مائیم چنان پسندیده که عار
داریم بیان دارند ما هم ریشه با
چنین «تمدن» نا آشناها بوده ایم.

آری دوستان! چنانکه مردم می
گویند: « قافله برگشته است ».
دوران تا حال دوران عجوزهای
زر و زوراست. و با آنکه شیارهای



محفل یاد بود

شام جمعه ۳ اکتوبر امسال،
محفلی یاد بودی از طرف
خانواده استاد در شهر
ایوردان سویس دایر شد
که در آن جمع بزرگی از
دوستان و آشنایان استاد
اشتراک نموده بودند و
علاوه بر مقالات،
اشعار استاد
را نیز دکلمه نمودند.

ناگهان چشمش به دکانی افتاد
گویی یزدانش کلید گنج داد
بود بالا هر طرف بوی کباب
بهر صید مشتری اندر شتاب
سیخ های آتشین و آهنین
در درون گوشت های نازنین
دل ، درون سینه او آب کرد
حسرت بلعیدنش بیتاب کرد
اشتهایش سخت تحریکش نمود
همچو مرغی سوی دانه پر گشود
خواست دخل خویش را گیرد خبر
تا تواند خرج کردن از کمر
کرد در جیبش فروستان خویش
جُست آنجا سکه پنهان خویش
سکه چون پیدا شد و کردش شمار
بود با مطلوب او ناسازگار
سکه را بنمود در جیبش نهان
شد از آنجا جانب دیگر روان
با مشام عطر آگین از کباب
مفلسی را کرد نفرین بیحساب
چون کبابی حالت زارش بدید
بر سرش از طعنه فریادی کشید
شد سؤالش مانع رفتار او
نیشخندش باعث آزار او
گفت ای مفلس جواب من بده
" قیمت بوی " کباب من بده
اغیا هر دم کبابم می خردند
میخوردند اینجا و با خود می برند
مفلسان از دور بویش میکنند
در تخیل جستجویش میکنند
" قیمت بویش " بود پرداختی
ورنه از گوشتت کبابی ساختی
آن گرسنه ناگهان از جا پرید
جامه صبر و خموشی را درید
در نهادش کینه جویی زاده شد
از برای انتقام آماده شد
سکه را از جیب بیرون کرد و گفت
دیدن این سکه من نیست مفت
دیدن این سکه نبود رایگان
بهر وجدان مرده های زنده جان

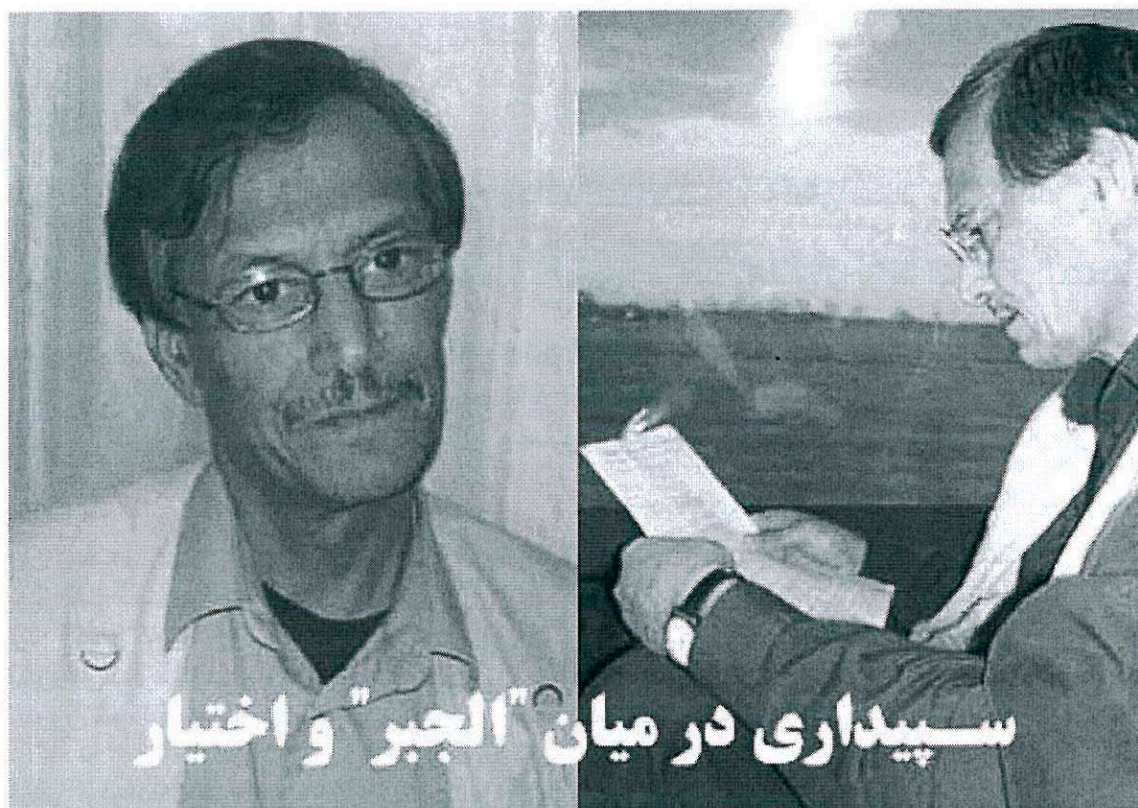
چشم بکشا سکهء من را ببین
 "قیمت بوی" کباب تو همین
 سکه ایمان تو بد گوهر بود
 جوهر وجدان کورت زر بود

استادزنده یاد، انسان پرآرمان و پرتلاشی بودند ، انسان مهربان و صمیمی ای بودند که چنانکه در شروع گفته آمد ، نشاط خود رادرصبت و همدلی با یاران صاحبدل می یافتند و بهمین جمع و سرور آنها چشم در انتظار بودند. چه بیانی بهتر از کلام خودشان درین شب ارزشمند یادبود ازایشان می تواند پژوهاک آرمان شان باشد. و باز هم کلام خودشان در مرواریدهای بهم پیوسته شعر:

*** حماسهء اقتدار ***

ای کاش رسد بهار ما هم
 گلزار شود دیار ما هم
 مرغان چمن سرود خوانند
 ما رقص کنیم یار ما هم
 صیاد طرب که روز فردا است
 آید ز پی شکار ما هم
 با نور ظفر شود هم آغوش
 چشم به ره انتظار ما هم
 از جبر نشانه بی نه ماند
 در حوزه غم نثار ما هم
 کم ظرف عدو ذلیل گردد
 افزون شود اعتبار ما هم
 فردوسی عصر نو نگارد
 شهنامهء افتخار ما هم
 هنگامه کند به ملک رستم
 حماسهء اقتدار ما هم
 بازار ریا کساد گیرد
 رونق بپذیرد کار ما هم
 ظالم چو مژه ز هم گشاید
 در چشم ببیند خار ما هم
 کار همه دشمنان کند زار
 برنامهء کارزار ما هم
 دموکراسی به مستی آید
 از سر بپرد خمار ما هم

صبورالله سیاه سنگ

اقتباس از سایت: www.kabulnath.de

سپیداری در میان "الجبر" و اختیار

امروز، چهارشنبه، دوم اپریل ۲۰۰۸، چهل تاریکی از نتابیدن استاد نور محمد تابش میگذرد. تنها خداوند میداند و خودش که چرا ناگهانی از آب و هوا روی برتافت و به خاک پناه برد.

او را همیشه ایستاده و تباشیر به دست در کنار تخته سیاه دیده بودیم. باریک اندام و بلند بالا بود. نمیتوانست اندوه نهفته در چهره اش را پنهان کند. از دور، به صادق فطرت ناشناس استخوانی روزگار کابل میماند. شاید هم نمیماند و ما میخواستیم چنان ببینیم. آواز و خنده^۶ بلندی داشت، حرف "ر" را مانند باشندگان امریکایی لاتین با فشار بیشتر بر زبان می آورد.

جایگاهش در میان شاگردان و دوستان هم ویژه بود: برخی بسیار زیاد دوستش داشتند و شماری دیگر به همان اندازه بدخواهش بودند. گویا آشنای "سرسری" نداشت.

سی و سه سال پیش، ما گروهی از بچه های گریزا و سینمازده^۷ صنف یازدهم لیسه^۸ غازی (کابل) که از تندخویی بیمانند استاد قاری نصرالله خان به تنگ آمده بودیم، از خداوند میخواستیم جایش را استاد نور محمد تابش بگیرد.

میگفتند: "اگر سختگیری تابش از تندخویی نصرالله خان زیادتر نباشد، کمتر نیست" و می افزودند: "تابش ماجراهایی سیاسی هم دارد." و ما که افزون بر اینها، چیزهای دیگری را نیز میدانستیم، از خواست خود

روگردان نبودیم.

با آنکه بار بار شنیده بودیم "دعای شاگردها به درگاه خداوند پذیرفته نمیشود!"، از ما پذیرفته شد. پس از آن، برای خودنمایی، تا امروز با بالا انداختن یخن پیراهن، از شناخت و نزدیکی با استاد تابش یاد کرده ایم.

گر چه شاگرد استاد تابش بودن نیز سودی به آموختن الجبر از سوی سرهای سودازده ما نکرد؛ ناسپاسی خواهد بود اگر نگوییم که آنهمه کارخانگیها و برخوردهای سختگیرانه، گراف و لگردیها و سینما رفتنهای ما را خیلی پایین آورد.

کسی که با لیسه غازي سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ آشنا باشد، بیگمان از زندگی جنجالی، شعر و طنز و پرزه های سیاسی و نیز از آوارگیهای نور محمد تابش از غزنی تا چغچران و از کابل تا شبرغان چیزهایی شنیده است. مثلاً اینکه سی و شش سال پیش، او را "زندیق" خواندند و نامش را بر سراسر غزنی پاشاندند.

روز مولود شریف در واپسین سال فرمانروایی "المتوکل علی الله اعلیحضرت محمد ظاهر شاه" بود. مردمان زیادی برای گرامیداشت این رسم خجسته گرد هم آمده بودند. آقای جمیل زارع گرداننده برنامه سخنرانی، در پایان گفته هایش، از "مهمانی که محصل فاکولته شرعیات است و تازه از کابل آمده" یاد کرد و همه را به شنیدن سخنانش فراخواند.

جوان بیست و چهار/ بیست و پنج ساله با ریش تراشیده، جامه سپید و کرتی نازک سیاه پشت میز ایستاد و چیزهایی گفت. دیری نگذشته بود که شماری از شاگردان لیسه سنایی (غزنی) برخاستند و با فریاد گفتند: "کسی که به دروغ محصل فاکولته شرعیات معرفی شده، گلبدین حکمتیار اس. او ره میشناسیم. گلبدین حق نداره غزنی ره پایگاه دار و دسته خود بسازه. گلبدین از شار ما بیرون شوه! گلبدین از شار ما بیرون شوه! و به اینگونه برنامه برهم خورد.

گروهی از راستگرایان آن روزگار مانند برادران زارع، وکیل سرتیر، عبدالخالق، عبدالله محمودی (مشهور به عمر عینک) و دیگران در واکنش به آشوب برپا شده در روز مولود شریف، آرام ننشستند و دست به نقشه های کین_توزانه تری زدند.

آنها دو تن از آموزگاران لیسه سنایی، محمد اسلم و نور محمد تابش را "محرکین اصلی پشت پرده" خواندند و آنها را به اتهام اسلام ستیزی "تکفیر" کردند.

از سویی، سنگینی برجسپ "کفر" و از سوی دیگر ناتوانی جنبش چپ آن سالها در غزنی که هوادارانش نتوانستند واکنش اندیشمندانه نشان دهند، سرنوشت این دو آموزگار را در بن بست نشان داد.

آوازه با شتاب همه سو پخش شد. سخن به بالاها کشید. فراز نشینان دستگاه وفادار به شاه، هردو را به پایتخت بردند و خانه نشین ساختند.

چند مصراع زیرین از زبان نورمحمد تابش، یادگار همان روزگار است:

تلیه هایی دشمنان بر ما زدند
عاقبت دامن خود بالا زدند
این بقایای همان بیهوده هاست
کاتهام کفر بر سینا زدند

نادرست نخواهد بود اگر گفته شود که به دنبال همان رویداد، هواخواهان پراکنده حکمتیار سازمانیافته تر از پیش گردیدند و شهر را چنانی که میخواستند پایگاه سیاسی خویش ساختند.

نور محمد تابش در نخستین ماه پیروزی کودتای جمهور شاهانه محمد داود در ۱۹۷۳، آموزگار هندسه، مثلثات، ریاضی و الجبر لیسه غازي شد.

پس از آنکه اعتصاب گسترده شاگردان لیسه غازي در تابستان ۱۹۷۷ دامنہ دارتر گردید، و وزارت معارف از ناگزیری یکایک خواستها را پذیرفت؛ استاد تابش و سه تن از دوستان نزدیکش با برچسپ "محرک و ضد دولت" به جاهای دیگر فرستاده شدند تا پیوندها شان از هم بگسلند.

دیری نگذشته بود که حزب دموکراتیک خلق افغانستان با کودتای داس چکشی به دستگاه محمد داود پایان داد. برخی از بلند پایگان رژیم نوین با شناختی که از پیشینه سیاسی استاد تابش به ویژه گرایش به اندیشه های خداداد خروش داشتند، او را به نام "عنصر ضد انقلاب" راهی چغچران (غور) ساختند و با فرمان دیگری همتا از کار سبکدوشش کردند.

وی در ۱۹۷۸ از چغچران برگشت و برای بهبود بخشیدن روزهای تلخ تنگدستی، به گشایش "کورس آموزش ساینس تابش" در سرای غزنی (کابل) پرداخت.

لجباري سرنوشت مانند کین دشمنان پایان نداشت: "کورس ساینس تابش" خیلی زود "کانون آموزش عناصر ضد انقلاب" نام گرفت و دروازه اش بسته شد.

نور محمد تابش در بهار ۱۹۷۹، پس از دشواریهای فراوان، استاد ریاضی و فزیک لیسه نادریه گردید و در زمستان همان سال با برچسپ سیاسی دیگری به لیسه بی بی خدیجه جوزجانی (شبرغان) فرستاده شد.

نیمه شب ۲۴ دسمبر ۱۹۷۹ یورش زمینی و هوایی ارتش سرخ "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" به افغانستان آغاز گردید و به دنبال آن کشته شدن حفیظ الله امین و دگرگونیهای درشت و نازکی در رهبری و چگونگی فرمانروایی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رخ داد.

استاد تابش که گویی رشته اش الجبر سیاسی بود، تازه ترین سرود اش را به هفته نامه "جوزجانان" فرستاد و بار دیگر خود را آسیب پذیرتر از پیش ساخت. آن غزل با سرنامه "غزل پاکلین" چنین آغاز میشد:

ای که شد آدمکشی مضمون دوران شما
خون سرخ بیگناهان زیب عنوان شما

دنباله اش روشن است: باز هم سبکدوش شدن، برگشتن به کابل و واپسین پدرو نه تنها با شاگردان بلکه با همه لیسه های کشور.

زنجره سرگردانیهای پی در پی، او را به اندیشه خانه و خانواده ساختن انداخت. قدسیه جان و نور محمد تابش در ۱۹۷۹ در یکی از کوچه های دور افتاده خیرخانه (کابل) سرپناهی ساختند و در سایه آن به پرورش کودکان شان پرداختند.

استاد تابش که میتوان گفت در سرپای شصت و سه سالش کمتر با زندگی آشتی پذیر بود، در ۱۹۸۰ به اکادمی علوم افغانستان پذیرفته شد و نزدیک به ده سال در بخشهای گوناگون ریاضی، زلزله شناسی و Informatics، همتا تاب آورد.

نامبرده در زمستان ۱۹۹۱، با خانواده اش از افغانستان برون شد و زمینگیر سویتزرلند گردید. آنجا نیز هر

چه میکوشید، نمیتوانست اندوه نهفته در چهره اش را پنهان کند. همانگونه باریک اندام و بلند بالا بود. از دور، به صادق هدایت میماند. شاید هم نمیماند و ما میخواستیم چنان ببینیم.

آواز و خنده بلندش در تلفون پژواک دردناکی داشت. حرف "ر" را مانند باشندگان امریکایی لاتین با فشار بیشتر بر زبان می آورد. شاید برای همین بود که واژه "مرگ" در زبان او وزنه سنگینتر از "زندگی" مییافت.

این سپیدار آزاده روز بیست و دوم فیبروری ۲۰۰۸، آخرین معادله چند مجهوله الجبرش را با تابشیر "اختیار" روی تخته سیاه غربت حل کرد و نشان داد که زندگی اگر هزار سال هم باشد، در برابر مرگ پارامتر کوچکی بیش نیست.

تابش رفت و ما ماندیم با آشفته‌گی و دلتنگی "حسابهای پاک نشده و پاک از محاسبه". او رفت و ما سرنوشت زندگان بی آرم که هنوز درست شمردن را فراموش کرده ایم، خود را در هر ترازو و هر سنجه با هر ترفند دو چندان می‌شماریم و دیگران را کمتر از نیمه.

استاد تابش رفت و ما ماندیم و کتابچه الجبر مان با این چند مصراع در دیباچه اش:

فارغ از "AB مربع" سالک محزون نشد
یا که من آدم نگشتم، یا که او مضمون نشد
ای عزیزان من ز جور "جبر" گشتم غم فزون
آخر این الجبر با جبرش کند مغزم برون

استاد تابش رفت و به اینگونه توانست اندوه نهفته در چهره اش را پنهان کند.

راونش شاد و بهشت برین جایش باد!

آویزه ها

(۱) از استاد تابش کتابهای زیرین به جا مانده اند: خود آموز مثلثات، هندسه تحلیلی، مقاطع مخروطی، حل المسائل جبر و مثلثات، فارمولیر مثلثات، و Parameters of the Seismic Regime in Afghanistan

(۲) نور محمد تابش سروده های مانند این نمونه ها نیز دارد:

عمری ست که از دامن میهن دورم
مرگ است ز یاد زندگی منظورم
زان لحظه که کردم گفن هجر به تن
تو زنده مرا بخوان که من معنورم

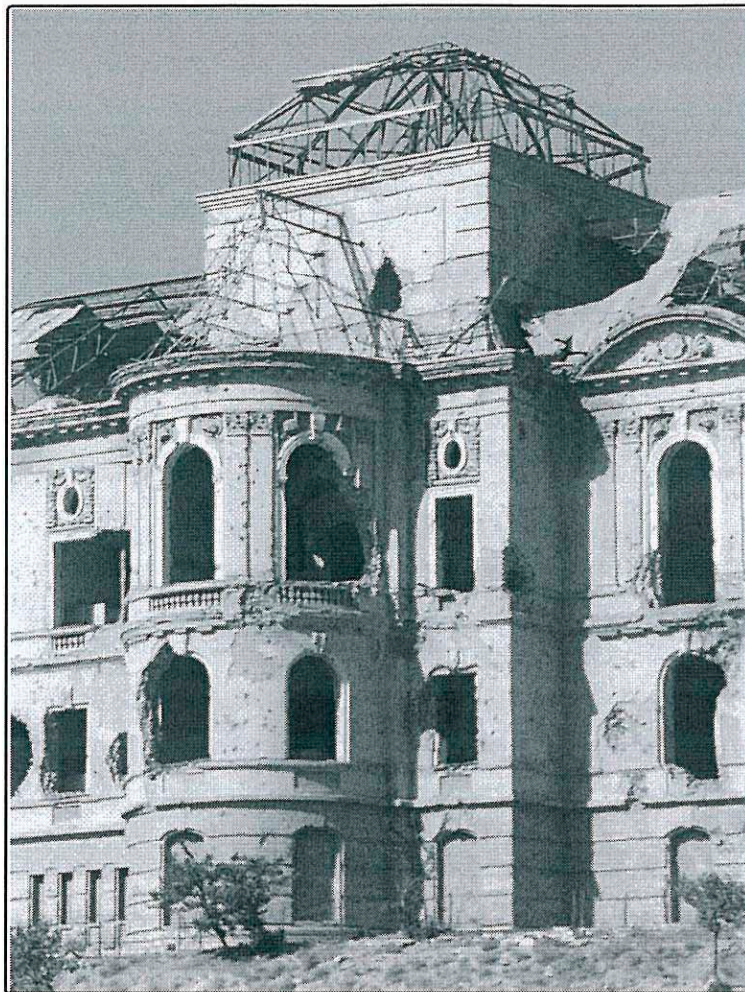
در سویس گردیده ما را کام تلخ
صبح ما بیمزه باشد، شام تلخ
خنده * اینجا نباشد بی عتاب
پسته * او بی نمک، بادام تلخ

اگر آرد نسیم مهربانم
غباری با خود از افغانستانم
دکائی از محبت باز سازم
شوم غازه فروش دوستانم

سویس با میهنم همسر نگرده
سراب چشمه کوثر نگرده
به غربت آنچنان ترسم بمیرم
که تابوتم به میهن برنگردد

از آنجا که فارسی زبان مادری من (سیاه سنگ) نیست، بررسی شعر و سنجش جایگاه ادبی استاد تابش را به نمایندگان و گویندگان این زبان سترگ چند هزار ساله واگذار می‌شوم.

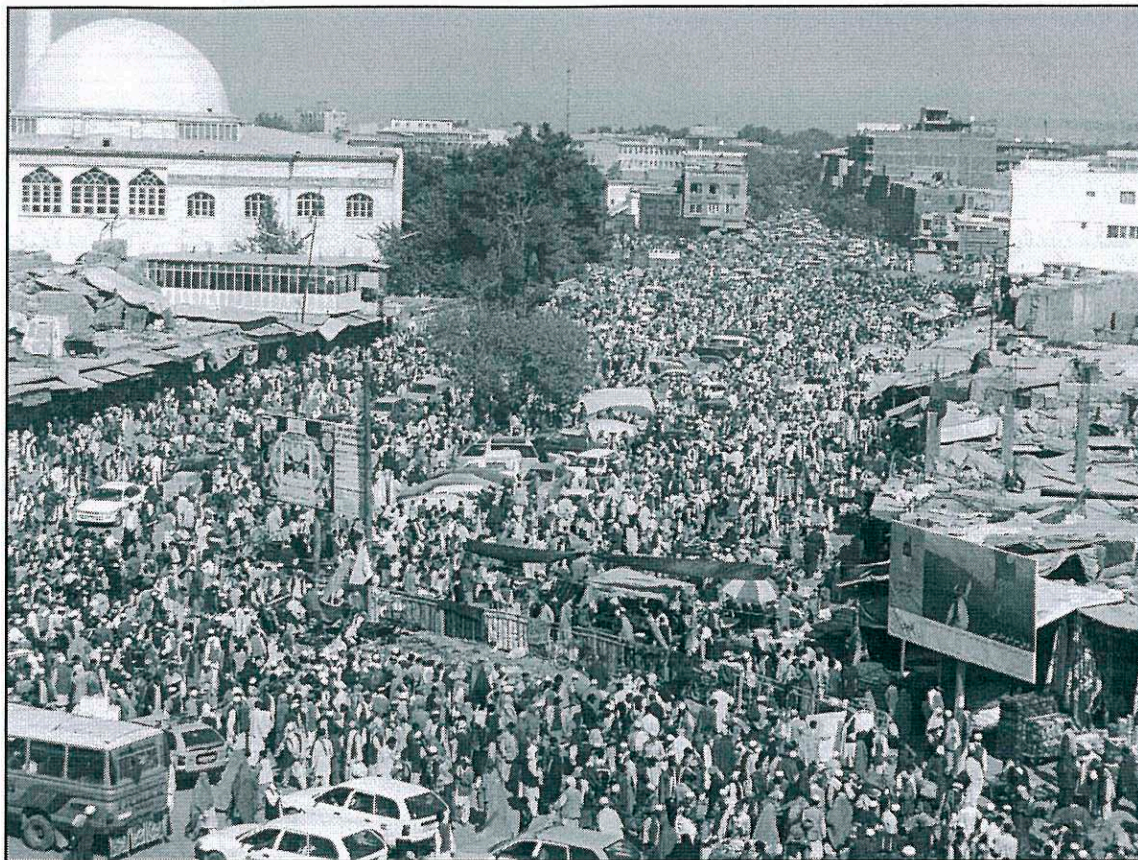
(۳) استاد اسلم عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود و در ۱۹۷۸ والی ارزگان گردید. نامبرده از سوی مجاهدین تیرباران شد. با دریغ، روز کشته شدنش روشن نیست.



منظری از قصر تخریب شده دارالامان (تابستان ۲۰۰۷)



مدخل ویران شده باغ عمومی دارالامان (تابستان ۲۰۰۷)



یکی از معضلات پایتخت کشور ازدحام نفوس است که حاکی از بی سرنوشتی، فقر و سیاه روزی مردم می باشد که خصوصاً به سبب نا امنی از ولایات به کابل سرازیر شده اند



دریای کابل خود آئینه مکدری است که تمام نیات شوم اشغال گران خارجی و حکومت دست نشانده شان را به گونه کثافات، بی آبی، تحفن و مصرف مواد مخدره منعکس میسازد